

دوشنبه ۱۱ دی ۱۳۹۱ • سال دهم • شماره ۱۶۳۷ • ۷	
 شرق روزنامه	
فرهنگ	
شکل‌های زندگی، نقدی بر «گیله‌مد» بزرگ علوی	صفحه ۸
بیست و پنج فر ضیه داستانی، مانیفست ادبی ریچارد کاستلانتز	صفحه ۹
نگاهی به چند کتاب منتشر شده از ناظم حکمت، امیر تو اکو و ...	صفحه ۱۰

نقطه ضعف
حاشیه‌ای بر نسبت ادبیات با ژورنالیسم
با کمال تاسف*
شیما بهرمند
ادبیات ما در گذشته نسبت خلافت‌های با ژورنالیسم داشته است. مجلات و نشریات جریان‌ساز آن دوران، همواره مواجهه‌های انتقادی و مفهوم‌ساز با ادبیات داشته‌اند. درست برخلاف جریان غالب ژورنالیسم ادبی بی‌مرسق این روزها، که همدست با گفتار مسلط ادبی که فاقد هر گونه تفکر و تائیس مفهوم است، تنها وضع موجود را تایید می‌کند. جدای از این، نام نویسندگان معاصر بزرگ ما همواره با مطبوعات گره خورده است، بسیاری از نویسندگان ما اولین داستان‌هایشان را در مجلات و نشریات منتشر کردند. «یارت» اولین داستان جلال آل‌احمد، اولین بار با تایید صادق هدایت که آن زمان از ستون‌های اصلی مجله سخن بود، در این مجله چاپ شد. بهرام صادقی داستان‌هایش را در مجلات و از جمله مجله سخن چاپ می‌کرد و حتی مغشوش شده در ترجمه را نشان‌های از برداشتش از اثر بر ترجمه‌اش تاثیر مستقیم می‌گذارد. ممکن است مترجمی بگوید که من نقد ادبی نخوانده‌ام و برداشتی هم از اثر ندارم، اما حتی کسانی که چنین ادعایی می‌کنند، ناخودآگاه برداشتی از اثر داشته است. چه بهتر که این برداشت آگاهانه باشد تا مترجم آگاهانه برداشت خود را ارایه دهد.
پیام حیدر قزوینی
ترجمه متون نظری و ادبی یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی است که می‌توانند تصویری تاحدودی دقیق از کلیت وضعیت فرهنگی ارایه دهد. به نحوی که اغتشاش در عرصه ترجمه را می‌توان نشانه‌ای از وجود همین شرایط در عرصه‌ای کلی‌تر و در ساحت فرهنگ دانست. زبان و تفکر، ارتباطی درونی و در هم تنیده دارند و به یک معنا در یک لحظه و به طور توأمان خلق می‌شوند و ترجمه، عرصه‌ای است که این ارتباط را به روشنی می‌توان در آن مشاهده کرد. به این اعتبار می‌توان زبان مغشوش شده در ترجمه را نشانه‌ای از تفکری مغشوش یا بحرانی دانست. در این سال‌ها شاهد رشد روزافزون تعداد ناشران و مترجمانی بوده‌ام که در بسیاری موارد این رشد صرفا در حد کمی باقی مانده است. در حالی که این روزها بحران کاغذ و نشر کتاب برای عده‌ای بدل به مهم‌ترین دغدغه و چالش حیات فرهنگی جامعه شده است، بسیاری از بیان این مساله طفره می‌روند که ضرر تولید انبوه کتاب‌هایی که با زبان و تفکری مغشوش نوشته و ترجمه شده‌اند بیش از بحران نشر است. در این سال‌ها تعداد ترجمه‌ها یا تالیف‌هایی که گاه زبان را تا مرزی معنا شدن پیش برده‌اند به تنهایی گویای این مساله است که عدم انتشار بخش قابل توجهی از این آثار نه‌تنها هیچ آسیبی به حیات فرهنگی جامعه وارد نمی‌کند بلکه به انتشار و خواننده شدن آثار درخشان نیز کمک می‌کند. در شرایط بحران نشر، ناشران با وسواس بیشتری دست به انتشار کتاب می‌زنند و مسلما در این شرایط بسیاری از آثار ضعیفی که در این سال‌ها سلیقه مخاطب را تا حد قابل توجهی تنزل داده‌اند دیگر نتخوانند شد. این مساله در مورد ترجمه آثار نظری و ترجمه ادبی کاملا مشاهده می‌شود که افزایش کمیت به هیچ وجه همراه با افزایش کیفیت نبوده است. البته این به معنای دفاع از بحران نشر نیست بلکه به این معنا است که بحران اصلی کتاب در سال‌های اخیر را باید در جای دیگری از آثار ترجمه یا تالیف شده چیزی جز ناامیدی عاید مخاطب خود نمی‌کنند. این ناامیدی در مورد ترجمه می‌تواند مضاعف باشد؛ چرا که احتمالا به ناامیدی از یک اثر درخشان و با بدفهمی یک طرز فکر و ایدئولوژی منجر خواهد شد.
از این روست که امر ترجمه و مشخصا ترجمه ادبی صرفا نیازمند دانستن زبان و مقصد و مبدا نیست و اتفاقا می‌توان گفت آن چه یک ترجمه ادبی را به اثری درخشان تبدیل می‌کند نه تسلط بر زبان و مقصد و مبدا بلکه عوامل دیگری است که مستقیما به خود مترجم و انتخاب او برمی‌گردند. زمانی که فقط در طول چند ماه چندین و چند ترجمه از یک کتاب صورت می‌گیرد باید به این مساله توجه کرد که آیا تعدادی مترجم به صورت اتفاقی و هم‌زمان یک کتاب را انتخاب کرده‌اند و یا اصلا انتخابی در میان نبوده و عوامل دیگری خارج از عرصه ادبیات باعث ترجمه این کتاب شده‌اند. به عبارتی باید این پرسش را مطرح کرد که مترجم به چه ضرورتی در حیطه فضای ادبی یک اثر را برای ترجمه انتخاب کرده است؟ از قضا غالب ترجمه‌هایی که در بلند مدت ماندگار می‌شوند همان‌هایی هستند که ترجمه‌شان آگاهانه دست به انتخاب متن زده و بنسأ به دلایلی ثانوی مثل سنفارش و نشر و تعداد مخاطبان به سراغ ترجمه رفته است. کار این مترجمان حتی گاهی و متشابهاش هم شاهنامه، نقالی و... بود درست به کار برده و در عین استفاده از این تعابیر و اصطلاحات، حواسش هم بوده که اسپانیاء، ایران نشود. اقر قاضی این کار را نمی‌کرد مطمئن باشید ترجمه فارسی‌اش از دن کیوشوت این قدر جذاب نمی‌شد.
ادامه در صفحه ۸

یادداشت
ضرورت انتخاب در ترجمه ادبی
مسوولیت مترجم
پیام حیدر قزوینی
ترجمه متون نظری و ادبی یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی است که می‌توانند تصویری تاحدودی دقیق از کلیت وضعیت فرهنگی ارایه دهد. به نحوی که اغتشاش در عرصه ترجمه را می‌توان نشانه‌ای از وجود همین شرایط در عرصه‌ای کلی‌تر و در ساحت فرهنگ دانست. زبان و تفکر، ارتباطی درونی و در هم تنیده دارند و به یک معنا در یک لحظه و به طور توأمان خلق می‌شوند و ترجمه، عرصه‌ای است که این ارتباط را به روشنی می‌توان در آن مشاهده کرد. به این اعتبار می‌توان زبان مغشوش شده در ترجمه را نشانه‌ای از تفکری مغشوش یا بحرانی دانست. در این سال‌ها شاهد رشد روزافزون تعداد ناشران و مترجمانی بوده‌ام که در بسیاری موارد این رشد صرفا در حد کمی باقی مانده است. در حالی که این روزها بحران کاغذ و نشر کتاب برای عده‌ای بدل به مهم‌ترین دغدغه و چالش حیات فرهنگی جامعه شده است، بسیاری از بیان این مساله طفره می‌روند که ضرر تولید انبوه کتاب‌هایی که با زبان و تفکری مغشوش نوشته و ترجمه شده‌اند بیش از بحران نشر است. در این سال‌ها تعداد ترجمه‌ها یا تالیف‌هایی که گاه زبان را تا مرزی معنا شدن پیش برده‌اند به تنهایی گویای این مساله است که عدم انتشار بخش قابل توجهی از این آثار نه‌تنها هیچ آسیبی به حیات فرهنگی جامعه وارد نمی‌کند بلکه به انتشار و خواننده شدن آثار درخشان نیز کمک می‌کند. در شرایط بحران نشر، ناشران با وسواس بیشتری دست به انتشار کتاب می‌زنند و مسلما در این شرایط بسیاری از آثار ضعیفی که در این سال‌ها سلیقه مخاطب را تا حد قابل توجهی تنزل داده‌اند دیگر نتخوانند شد. این مساله در مورد ترجمه آثار نظری و ترجمه ادبی کاملا مشاهده می‌شود که افزایش کمیت به هیچ وجه همراه با افزایش کیفیت نبوده است. البته این به معنای دفاع از بحران نشر نیست بلکه به این معنا است که بحران اصلی کتاب در سال‌های اخیر را باید در جای دیگری از آثار ترجمه یا تالیف شده چیزی جز ناامیدی عاید مخاطب خود نمی‌کنند. این ناامیدی در مورد ترجمه می‌تواند مضاعف باشد؛ چرا که احتمالا به ناامیدی از یک اثر درخشان و با بدفهمی یک طرز فکر و ایدئولوژی منجر خواهد شد.
از این روست که امر ترجمه و مشخصا ترجمه ادبی صرفا نیازمند دانستن زبان و مقصد و مبدا نیست و اتفاقا می‌توان گفت آن چه یک ترجمه ادبی را به اثری درخشان تبدیل می‌کند نه تسلط بر زبان و مقصد و مبدا بلکه عوامل دیگری است که مستقیما به خود مترجم و انتخاب او برمی‌گردند. زمانی که فقط در طول چند ماه چندین و چند ترجمه از یک کتاب صورت می‌گیرد باید به این مساله توجه کرد که آیا تعدادی مترجم به صورت اتفاقی و هم‌زمان یک کتاب را انتخاب کرده‌اند و یا اصلا انتخابی در میان نبوده و عوامل دیگری خارج از عرصه ادبیات باعث ترجمه این کتاب شده‌اند. به عبارتی باید این پرسش را مطرح کرد که مترجم به چه ضرورتی در حیطه فضای ادبی یک اثر را برای ترجمه انتخاب کرده است؟ از قضا غالب ترجمه‌هایی که در بلند مدت ماندگار می‌شوند همان‌هایی هستند که ترجمه‌شان آگاهانه دست به انتخاب متن زده و بنسأ به دلایلی ثانوی مثل سنفارش و نشر و تعداد مخاطبان به سراغ ترجمه رفته است. کار این مترجمان حتی گاهی و متشابهاش هم شاهنامه، نقالی و... بود درست به کار برده و در عین استفاده از این تعابیر و اصطلاحات، حواسش هم بوده که اسپانیاء، ایران نشود. اقر قاضی این کار را نمی‌کرد مطمئن باشید ترجمه فارسی‌اش از دن کیوشوت این قدر جذاب نمی‌شد.
ادامه در صفحه ۸

کار مترجم: گفت‌وگو با «رضا رضایی» درباره بحران نشر و ترجمه ادبی
بحران نشر، برنده هم دارد
مترجم ادبی، منتقد ادبی هم هست
علی شروقی
می‌شود. یعنی شعر فردوسی، حافظ، سعدی و مولوی هم جزو گنجینه زبان فارسی امروز است؛ چون هنوز مردم از آن زبان استفاده می‌کنند. اما از بخشی از ادبیات گذشته، امروزه استفاده نمی‌کنیم. کتاب‌های زیادی در زبان فارسی قدیم نوشته شده که امروزه فقط در کلاس‌هایی خاص از آنها صحبت می‌شود و جزو زبان معیار امروز ما نیست. یکی از کارهای مترجم این است که از پیشینه‌ای که به ما ارث رسیده و به زبان امروز وارد شده، به تناسب استفاده کند. تعبیری که درباره مترجم خوب زیاد به کار می‌رود و قدری هم گول‌زننده است، این است که می‌گویند مترجم باید بتواند زبان بسازد. «زبان ساختن»، مفهومی است که لازم است برای جلوگیری از سوءتعبیر درباره‌اش توضیح داده شود. زبان ساختن به این معنا نیست که ما زبانی از خودمان اختراع کنیم بلکه به این معناست که مترجم وقتی اثری را برای خواننده امروزی ترجمه می‌کند، متناسب با سطح زبانی کتاب اصلی، باید به ترجمه لحن بدهد. مثلا اگر کتابی در زبان اصلی لحنی بالاتر از لحن عادی دارد، مترجم باید در زبان مقصد نیز این را رعایت کند. لحن شکسپیر که با زبان روزمره جور در نمی‌آید؛ اما معنایش این هم نیست که بباییم شکسپیر را به زبان فارسی ۲۰۰سال پیش ترجمه کنیم. از گنجینه گذشته باید برای ایجاد لحن استفاده کنیم. این لحن به خواننده کمک می‌کند که بفهمد اثر در چه ارتفاع زبانی قرار دارد. این ارتفاع را مترجم براساس برداشتش از متن اصلی تعیین می‌کند. این برداشت هم در مترجم‌های مختلف متفاوت است. به همین دلیل شما وقتی یک اثر ادبی را به چند مترجم خوب می‌دهید، ترجمه‌های متفاوتی به دست می‌دهند که البته از نظر معنا و مفهوم کم و بیش یکی هستند اما ممکن است از لحاظ لحن متفاوت باشند. درایندری هم در «بازمانده روز» که شما مثال زدید، زبان اختراع نکرده است بلکه از توشه فرهنگی گذشته استفاده کرده تا به قهرمان داستان که سرپیش‌خدمت یک خانواده اشرافی است لحنی بدهد که نوعی بلاغت هم در آن دیده شود. اما می‌شود همان کتاب را جور دیگری هم ترجمه کرد. ممکن است یک مترجم دیگر تشخیص بدهد که کتاب را با لحن دیگری ترجمه کند و ترجمه‌ای متفاوت از آن به دست بدهد اما در عین حال هر دو ترجمه هم درست باشد. این نسیبتی که شما می‌گویید تا چه حد است؛ آیا هیچ معیاری برای اینکه بفهمیم کدام لحن به لحن اصلی اثر در زبان مبدأ نزدیک‌تر است وجود ندارد و می‌توان بسته به تشخیص هر مترجم یک کتاب را با لحن‌های مختلف ترجمه کرد؟ می‌توانم از شما سوال کنم که «لحن اصلی» چیست؟ مطمئن باشید که هیچ‌کس نمی‌تواند به این سوال در زبان دوم جواب بدهد، چون لحن اصلی فقط در زبان اصلی معنا دارد، نه در زبان مقصد. این‌ها بحث‌های جالبی است که باید

علی شروقی
کار مترجم ادبی چیست؛ ترجمه تحت‌اللفظی از زبان مبدا یا ارایه برداشت خود از متن اصلی و انتخاب لحن، بر اساس این برداشت؛ آیا مترجم ادبی، باید با آنچه برای ترجمه انتخاب می‌کند، مواجهه‌ای انتقادی داشته باشد، یا بی‌طرفانه و بی‌هیچ دیدگاهی نسبت به متن، آن را به زبان مقصد برگرداند؟ آیا اصلا ترجمه بی‌طرفانه امکان‌پذیر است و مترجم می‌تواند بدون دخالت دادن دیدگاه‌ها و دانسته‌ها و تجربه‌های خود در متنی که ترجمه می‌کند، آن را به زبان مقصد برگرداند؟ در ترجمه ادبی، تسلط بر پشتوانه‌های ادبی زبان مقصد تا چه حد ضروری است و انتقال بی‌کم و کاست لحن اصلی متن چقدر در ترجمه امکان‌پذیر است و دست آخر اینکه تفاوت ترجمه متون ادبی جدید با متون کلاسیک در چیست و چرا این روزها کمتر مترجمی به سراغ کلاسیک‌ها می‌رود؟ این‌ها پرسش‌هایی است که در سلسله گفت‌وگوهای «کار مترجم» با مترجمان متون ادبی در میان گذاشته شده است؛ طبعاً از دل این پرسش‌ها، به اقتضای تجربه‌ها و دغدغه‌های هر مترجم و سمتی که هر گفت‌وگو به آن میل کرده، پرسش‌های دیگری هم درباره ترجمه ادبی مطرح شده است. برای شروع، به سراغ «رضا رضایی» رقتم؛ مترجمی که سال‌هاست به‌طور مداوم روی پروژه ترجمه رمان‌های کلاسیک انگلیسی کار می‌کند و ترجمه مجموعه آثار جین استین را به پایان برده و این روزها مشغول ترجمه مجموعه آثار خواهران برونته است، که از این مجموعه، تاکنون رمان‌های «بلندی‌های بادگیر» از امیلی برونته و «جین ایر» و «ویلت» از شارلوت برونته از طرف نشر نی منتشر شده و «کنس گری» از این‌برونته هم در دست انتشار است. رضایی چنانکه در این گفت‌وگو خواهید خواند، مواجهه مترجم را با اثری که ترجمه می‌کند، از جنس مواجهه منتقد ادبی با آن اثر می‌داند؛ او معتقد است همان‌طور که منتقدان اثر در زبان مقصد، برداشت خود را از اثر ادبی ارایه می‌دهند، مترجم نیز، هنگام ترجمه همین کار را می‌کند و به همین دلیل ممکن است چند مترجم، ترجمه‌هایی متفاوت از یک اثر ارایه دهند. از رضایی درباره تاثیر گرانی کاغذ بر بازار کتاب هم سوال کردم. برخلاف عده‌ای دیگر او آن قدرها به این قضیه بدبین نیست و معتقد است سویه مثبت این بحران از تقای کیفی کتاب‌ها و از دور خارج شدن کتاب‌های بی‌کیفیت است.
اگر موافق باشید، از نسبت ترجمه ادبی با تسلط مترجم بر زبان مقصد (در بحث خودمان به‌طور مشخص زبان فارسی) بحث کنیم. برای ارایه یک ترجمه دقیق از متن ادبی تسلط بر پیشینه نظم و نثر زبان فارسی و پشتوانه‌های فارسی امروز چقدر ضروری است؟
ابتدا باید توضیح داد که منظور از این تسلط چیست. همه ما این عبارت کلیشه‌ای و البته درست را شنیده‌ام که شناخت زبان مبدا و مقصد و احاطه بر موضوع کار، سه شرط اصلی ترجمه خوب است اما این تسلط همواره نسبی است. هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که زبان مبدا و مقصد را در حد اعلا می‌داند. احاطه بر موضوع هم مطلق نیست. من وقتی می‌خواهم کتابی را در زمینه موسیقی ترجمه کنم نمی‌توانم ادعا کنم که همه چیز را درباره موسیقی می‌دانم. بنابراین تسلط در جریان کار و زندگی مترجم افزایش می‌یابد اما هیچ وقت به کمال مطلق نمی‌رسد بلکه همواره نسبی است...
بگذارید مثالی بزنم تا منظور از تسلط روشن‌تر شود. نجف در ایندیری ترجمه «بازمانده روز» ابیسی گورو، برای در آوردن لحن راوی، از ظرفیت‌های نثر منشیانه دوران قاجار استفاده کرده است. منظورم البته تقلید از آن نثر نیست بلکه توانایی استفاده از ظرفیت‌هایی است که در پشتوانه ادبی ما وجود دارد...
بله، اتفاقا من هم می‌خواستم به همین جا برسم اما قبل از آن باید بگویم که آن سه شرط از فیلتر ذهن مترجم، که خودش شخصیتی صاحب فکر و فرهنگ است، عبور می‌کند. آن سه شرط، در واقع سه شرط عینی و سخت‌افزاری است، یک شرط نرم افزاری هم که همان ذهن مترجم است، وجود دارد. فرض کنید هر سه شرط برآورده شود، آن وقت باید ببینیم که عملکرد ذهن مترجم چگونه است. متأسفانه در کشور ما هنگام بحث درباره ترجمه، از این بخش قضیه زیاد صحبت نشده است و مترجم‌ها کمتر توضیح داده‌اند که فیلتر ذهنی‌شان هنگام ترجمه چگونه عمل می‌کند. آنچه شما درباره استفاده از ظرفیت‌های زبان فارسی مطرح کردید، بر می‌گردد به همین نحوه عملکرد فیلتر ذهنی مترجم؛ البته این بخشی از کاری است که مترجم انجام می‌دهد، نه تماشش. خب، از ظرفیت‌های زبان فارسی هم تعابیر مختلفی وجود دارد. مثلا عده‌ای آن را به استفاده از سنت‌های ادبی تعبیر می‌کنند و می‌گویند باید به سبک و سیاق گذشتگان بنویسیم. بعضی‌ها هم الگوهایی از زبان فارسی در دوره‌های مختلف تاریخ زبان فارسی را در ذهن دارند و فکر می‌کنند حتما باید از آن الگوها استفاده کنند. معتقدم که ملاک کار ما به عنوان مترجم، زبان فارسی امروز است؛ چون کار مترجم انتقال به زبان مقصد است. من برای خواننده امروزی ترجمه می‌کنم نه برای موزه؛ پس باید به زبانی ترجمه کنم که خواننده امروز بتواند آن را بخواند و بفهمد؛ یعنی زبانی که مردم عادی با آن حرف می‌زنند و به راحتی می‌توانند با آن ارتباط برقرار کنند. البته منظور من به هیچ‌وجه این نیست که آثار ادبی باید به زبان ساده روزمره ترجمه شود...
مرز میان زبان ساده روزمره و آن زبان معیار امروز مدنظر شما چیست؟
زبان فارسی امروز، گنجینه‌ای دارد که جزئی از زبان فارسی امروز محسوب

علی شروقی مترجم ادبی، منتقد ادبی و نویسنده

می‌شود. یعنی شعر فردوسی، حافظ، سعدی و مولوی هم جزو گنجینه زبان فارسی امروز است؛ چون هنوز مردم از آن زبان استفاده می‌کنند. اما از بخشی از ادبیات گذشته، امروزه استفاده نمی‌کنیم. کتاب‌های زیادی در زبان فارسی قدیم نوشته شده که امروزه فقط در کلاس‌هایی خاص از آنها صحبت می‌شود و جزو زبان معیار امروز ما نیست. یکی از کارهای مترجم این است که از پیشینه‌ای که به ما ارث رسیده و به زبان امروز وارد شده، به تناسب استفاده کند.

تعبیری که درباره مترجم خوب زیاد به کار می‌رود و قدری هم گول‌زننده است، این است که می‌گویند مترجم باید بتواند زبان بسازد. «زبان ساختن»، مفهومی است که لازم است برای جلوگیری از سوءتعبیر درباره‌اش توضیح داده شود. زبان ساختن به این معنا نیست که ما زبانی از خودمان اختراع کنیم بلکه به این معناست که مترجم وقتی اثری را برای خواننده امروزی ترجمه می‌کند، متناسب با سطح زبانی کتاب اصلی، باید به ترجمه لحن بدهد. مثلا اگر کتابی در زبان اصلی لحنی بالاتر از لحن عادی دارد، مترجم باید در زبان مقصد نیز این را رعایت کند. لحن شکسپیر که با زبان روزمره جور در نمی‌آید؛ اما معنایش این هم نیست که بباییم شکسپیر را به زبان فارسی ۲۰۰سال پیش ترجمه کنیم. از گنجینه گذشته باید برای ایجاد لحن استفاده کنیم. این لحن به خواننده کمک می‌کند که بفهمد اثر در چه ارتفاع زبانی قرار دارد. این ارتفاع را مترجم براساس برداشتش از متن اصلی تعیین می‌کند. این برداشت هم در مترجم‌های مختلف متفاوت است. به همین دلیل شما وقتی یک اثر ادبی را به چند مترجم خوب می‌دهید، ترجمه‌های متفاوتی به دست می‌دهند که البته از نظر معنا و مفهوم کم و بیش یکی هستند اما ممکن است از لحاظ لحن متفاوت باشند. درایندری هم در «بازمانده روز» که شما مثال زدید، زبان اختراع نکرده است بلکه از توشه فرهنگی گذشته استفاده کرده تا به قهرمان داستان که سرپیش‌خدمت یک خانواده اشرافی است لحنی بدهد که نوعی بلاغت هم در آن دیده شود. اما می‌شود همان کتاب را جور دیگری هم ترجمه کرد. ممکن است یک مترجم دیگر تشخیص بدهد که کتاب را با لحن دیگری ترجمه کند و ترجمه‌ای متفاوت از آن به دست بدهد اما در عین حال هر دو ترجمه هم درست باشد.

این نسیبتی که شما می‌گویید تا چه حد است؛ آیا هیچ معیاری برای اینکه بفهمیم کدام لحن به لحن اصلی اثر در زبان مبدأ نزدیک‌تر است وجود ندارد و می‌توان بسته به تشخیص هر مترجم یک کتاب را با لحن‌های مختلف ترجمه کرد؟

می‌توانم از شما سوال کنم که «لحن اصلی» چیست؟ مطمئن باشید که هیچ‌کس نمی‌تواند به این سوال در زبان دوم جواب بدهد، چون لحن اصلی فقط در زبان اصلی معنا دارد، نه در زبان مقصد. این‌ها بحث‌های جالبی است که باید

علی شروقی
کار مترجم ادبی چیست؛ ترجمه تحت‌اللفظی از زبان مبدا یا ارایه برداشت خود از متن اصلی و انتخاب لحن، بر اساس این برداشت؛ آیا مترجم ادبی، باید با آنچه برای ترجمه انتخاب می‌کند، مواجهه‌ای انتقادی داشته باشد، یا بی‌طرفانه و بی‌هیچ دیدگاهی نسبت به متن، آن را به زبان مقصد برگرداند؟ آیا اصلا ترجمه بی‌طرفانه امکان‌پذیر است و مترجم می‌تواند بدون دخالت دادن دیدگاه‌ها و دانسته‌ها و تجربه‌های خود در متنی که ترجمه می‌کند، آن را به زبان مقصد برگرداند؟ در ترجمه ادبی، تسلط بر پشتوانه‌های ادبی زبان مقصد تا چه حد ضروری است و انتقال بی‌کم و کاست لحن اصلی متن چقدر در ترجمه امکان‌پذیر است و دست آخر اینکه تفاوت ترجمه متون ادبی جدید با متون کلاسیک در چیست و چرا این روزها کمتر مترجمی به سراغ کلاسیک‌ها می‌رود؟ این‌ها پرسش‌هایی است که در سلسله گفت‌وگوهای «کار مترجم» با مترجمان متون ادبی در میان گذاشته شده است؛ طبعاً از دل این پرسش‌ها، به اقتضای تجربه‌ها و دغدغه‌های هر مترجم و سمتی که هر گفت‌وگو به آن میل کرده، پرسش‌های دیگری هم درباره ترجمه ادبی مطرح شده است. برای شروع، به سراغ «رضا رضایی» رقتم؛ مترجمی که سال‌هاست به‌طور مداوم روی پروژه ترجمه رمان‌های کلاسیک انگلیسی کار می‌کند و ترجمه مجموعه آثار جین استین را به پایان برده و این روزها مشغول ترجمه مجموعه آثار خواهران برونته است، که از این مجموعه، تاکنون رمان‌های «بلندی‌های بادگیر» از امیلی برونته و «جین ایر» و «ویلت» از شارلوت برونته از طرف نشر نی منتشر شده و «کنس گری» از این‌برونته هم در دست انتشار است. رضایی چنانکه در این گفت‌وگو خواهید خواند، مواجهه مترجم را با اثری که ترجمه می‌کند، از جنس مواجهه منتقد ادبی با آن اثر می‌داند؛ او معتقد است همان‌طور که منتقدان اثر در زبان مقصد، برداشت خود را از اثر ادبی ارایه می‌دهند، مترجم نیز، هنگام ترجمه همین کار را می‌کند و به همین دلیل ممکن است چند مترجم، ترجمه‌هایی متفاوت از یک اثر ارایه دهند. از رضایی درباره تاثیر گرانی کاغذ بر بازار کتاب هم سوال کردم. برخلاف عده‌ای دیگر او آن قدرها به این قضیه بدبین نیست و معتقد است سویه مثبت این بحران از تقای کیفی کتاب‌ها و از دور خارج شدن کتاب‌های بی‌کیفیت است.
اگر موافق باشید، از نسبت ترجمه ادبی با تسلط مترجم بر زبان مقصد (در بحث خودمان به‌طور مشخص زبان فارسی) بحث کنیم. برای ارایه یک ترجمه دقیق از متن ادبی تسلط بر پیشینه نظم و نثر زبان فارسی و پشتوانه‌های فارسی امروز چقدر ضروری است؟
ابتدا باید توضیح داد که منظور از این تسلط چیست. همه ما این عبارت کلیشه‌ای و البته درست را شنیده‌ام که شناخت زبان مبدا و مقصد و احاطه بر موضوع کار، سه شرط اصلی ترجمه خوب است اما این تسلط همواره نسبی است. هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که زبان مبدا و مقصد را در حد اعلا می‌داند. احاطه بر موضوع هم مطلق نیست. من وقتی می‌خواهم کتابی را در زمینه موسیقی ترجمه کنم نمی‌توانم ادعا کنم که همه چیز را درباره موسیقی می‌دانم. بنابراین تسلط در جریان کار و زندگی مترجم افزایش می‌یابد اما هیچ وقت به کمال مطلق نمی‌رسد بلکه همواره نسبی است...
بگذارید مثالی بزنم تا منظور از تسلط روشن‌تر شود. نجف در ایندیری ترجمه «بازمانده روز» ابیسی گورو، برای در آوردن لحن راوی، از ظرفیت‌های نثر منشیانه دوران قاجار استفاده کرده است. منظورم البته تقلید از آن نثر نیست بلکه توانایی استفاده از ظرفیت‌هایی است که در پشتوانه ادبی ما وجود دارد...
بله، اتفاقا من هم می‌خواستم به همین جا برسم اما قبل از آن باید بگویم که آن سه شرط از فیلتر ذهن مترجم، که خودش شخصیتی صاحب فکر و فرهنگ است، عبور می‌کند. آن سه شرط، در واقع سه شرط عینی و سخت‌افزاری است، یک شرط نرم افزاری هم که همان ذهن مترجم است، وجود دارد. فرض کنید هر سه شرط برآورده شود، آن وقت باید ببینیم که عملکرد ذهن مترجم چگونه است. متأسفانه در کشور ما هنگام بحث درباره ترجمه، از این بخش قضیه زیاد صحبت نشده است و مترجم‌ها کمتر توضیح داده‌اند که فیلتر ذهنی‌شان هنگام ترجمه چگونه عمل می‌کند. آنچه شما درباره استفاده از ظرفیت‌های زبان فارسی مطرح کردید، بر می‌گردد به همین نحوه عملکرد فیلتر ذهنی مترجم؛ البته این بخشی از کاری است که مترجم انجام می‌دهد، نه تماشش. خب، از ظرفیت‌های زبان فارسی هم تعابیر مختلفی وجود دارد. مثلا عده‌ای آن را به استفاده از سنت‌های ادبی تعبیر می‌کنند و می‌گویند باید به سبک و سیاق گذشتگان بنویسیم. بعضی‌ها هم الگوهایی از زبان فارسی در دوره‌های مختلف تاریخ زبان فارسی را در ذهن دارند و فکر می‌کنند حتما باید از آن الگوها استفاده کنند. معتقدم که ملاک کار ما به عنوان مترجم، زبان فارسی امروز است؛ چون کار مترجم انتقال به زبان مقصد است. من برای خواننده امروزی ترجمه می‌کنم نه برای موزه؛ پس باید به زبانی ترجمه کنم که خواننده امروز بتواند آن را بخواند و بفهمد؛ یعنی زبانی که مردم عادی با آن حرف می‌زنند و به راحتی می‌توانند با آن ارتباط برقرار کنند. البته منظور من به هیچ‌وجه این نیست که آثار ادبی باید به زبان ساده روزمره ترجمه شود...
مرز میان زبان ساده روزمره و آن زبان معیار امروز مدنظر شما چیست؟
زبان فارسی امروز، گنجینه‌ای دارد که جزئی از زبان فارسی امروز محسوب

علی شروقی
کار مترجم ادبی چیست؛ ترجمه تحت‌اللفظی از زبان مبدا یا ارایه برداشت خود از متن اصلی و انتخاب لحن، بر اساس این برداشت؛ آیا مترجم ادبی، باید با آنچه برای ترجمه انتخاب می‌کند، مواجهه‌ای انتقادی داشته باشد، یا بی‌طرفانه و بی‌هیچ دیدگاهی نسبت به متن، آن را به زبان مقصد برگرداند؟ آیا اصلا ترجمه بی‌طرفانه امکان‌پذیر است و مترجم می‌تواند بدون دخالت دادن دیدگاه‌ها و دانسته‌ها و تجربه‌های خود در متنی که ترجمه می‌کند، آن را به زبان مقصد برگرداند؟ در ترجمه ادبی، تسلط بر پشتوانه‌های ادبی زبان مقصد تا چه حد ضروری است و انتقال بی‌کم و کاست لحن اصلی متن چقدر در ترجمه امکان‌پذیر است و دست آخر اینکه تفاوت ترجمه متون ادبی جدید با متون کلاسیک در چیست و چرا این روزها کمتر مترجمی به سراغ کلاسیک‌ها می‌رود؟ این‌ها پرسش‌هایی است که در سلسله گفت‌وگوهای «کار مترجم» با مترجمان متون ادبی در میان گذاشته شده است؛ طبعاً از دل این پرسش‌ها، به اقتضای تجربه‌ها و دغدغه‌های هر مترجم و سمتی که هر گفت‌وگو به آن میل کرده، پرسش‌های دیگری هم درباره ترجمه ادبی مطرح شده است. برای شروع، به سراغ «رضا رضایی» رقتم؛ مترجمی که سال‌هاست به‌طور مداوم روی پروژه ترجمه رمان‌های کلاسیک انگلیسی کار می‌کند و ترجمه مجموعه آثار جین استین را به پایان برده و این روزها مشغول ترجمه مجموعه آثار خواهران برونته است، که از این مجموعه، تاکنون رمان‌های «بلندی‌های بادگیر» از امیلی برونته و «جین ایر» و «ویلت» از شارلوت برونته از طرف نشر نی منتشر شده و «کنس گری» از این‌برونته هم در دست انتشار است. رضایی چنانکه در این گفت‌وگو خواهید خواند، مواجهه مترجم را با اثری که ترجمه می‌کند، از جنس مواجهه منتقد ادبی با آن اثر می‌داند؛ او معتقد است همان‌طور که منتقدان اثر در زبان مقصد، برداشت خود را از اثر ادبی ارایه می‌دهند، مترجم نیز، هنگام ترجمه همین کار را می‌کند و به همین دلیل ممکن است چند مترجم، ترجمه‌هایی متفاوت از یک اثر ارایه دهند. از رضایی درباره تاثیر گرانی کاغذ بر بازار کتاب هم سوال کردم. برخلاف عده‌ای دیگر او آن قدرها به این قضیه بدبین نیست و معتقد است سویه مثبت این بحران از تقای کیفی کتاب‌ها و از دور خارج شدن کتاب‌های بی‌کیفیت است.
اگر موافق باشید، از نسبت ترجمه ادبی با تسلط مترجم بر زبان مقصد (در بحث خودمان به‌طور مشخص زبان فارسی) بحث کنیم. برای ارایه یک ترجمه دقیق از متن ادبی تسلط بر پیشینه نظم و نثر زبان فارسی و پشتوانه‌های فارسی امروز چقدر ضروری است؟
ابتدا باید توضیح داد که منظور از این تسلط چیست. همه ما این عبارت کلیشه‌ای و البته درست را شنیده‌ام که شناخت زبان مبدا و مقصد و احاطه بر موضوع کار، سه شرط اصلی ترجمه خوب است اما این تسلط همواره نسبی است. هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که زبان مبدا و مقصد را در حد اعلا می‌داند. احاطه بر موضوع هم مطلق نیست. من وقتی می‌خواهم کتابی را در زمینه موسیقی ترجمه کنم نمی‌توانم ادعا کنم که همه چیز را درباره موسیقی می‌دانم. بنابراین تسلط در جریان کار و زندگی مترجم افزایش می‌یابد اما هیچ وقت به کمال مطلق نمی‌رسد بلکه همواره نسبی است...
بگذارید مثالی بزنم تا منظور از تسلط روشن‌تر شود. نجف در ایندیری ترجمه «بازمانده روز» ابیسی گورو، برای در آوردن لحن راوی، از ظرفیت‌های نثر منشیانه دوران قاجار استفاده کرده است. منظورم البته تقلید از آن نثر نیست بلکه توانایی استفاده از ظرفیت‌هایی است که در پشتوانه ادبی ما وجود دارد...
بله، اتفاقا من هم می‌خواستم به همین جا برسم اما قبل از آن باید بگویم که آن سه شرط از فیلتر ذهن مترجم، که خودش شخصیتی صاحب فکر و فرهنگ است، عبور می‌کند. آن سه شرط، در واقع سه شرط عینی و سخت‌افزاری است، یک شرط نرم افزاری هم که همان ذهن مترجم است، وجود دارد. فرض کنید هر سه شرط برآورده شود، آن وقت باید ببینیم که عملکرد ذهن مترجم چگونه است. متأسفانه در کشور ما هنگام بحث درباره ترجمه، از این بخش قضیه زیاد صحبت نشده است و مترجم‌ها کمتر توضیح داده‌اند که فیلتر ذهنی‌شان هنگام ترجمه چگونه عمل می‌کند. آنچه شما درباره استفاده از ظرفیت‌های زبان فارسی مطرح کردید، بر می‌گردد به همین نحوه عملکرد فیلتر ذهنی مترجم؛ البته این بخشی از کاری است که مترجم انجام می‌دهد، نه تماشش. خب، از ظرفیت‌های زبان فارسی هم تعابیر مختلفی وجود دارد. مثلا عده‌ای آن را به استفاده از سنت‌های ادبی تعبیر می‌کنند و می‌گویند باید به سبک و سیاق گذشتگان بنویسیم. بعضی‌ها هم الگوهایی از زبان فارسی در دوره‌های مختلف تاریخ زبان فارسی را در ذهن دارند و فکر می‌کنند حتما باید از آن الگوها استفاده کنند. معتقدم که ملاک کار ما به عنوان مترجم، زبان فارسی امروز است؛ چون کار مترجم انتقال به زبان مقصد است. من برای خواننده امروزی ترجمه می‌کنم نه برای موزه؛ پس باید به زبانی ترجمه کنم که خواننده امروز بتواند آن را بخواند و بفهمد؛ یعنی زبانی که مردم عادی با آن حرف می‌زنند و به راحتی می‌توانند با آن ارتباط برقرار کنند. البته منظور من به هیچ‌وجه این نیست که آثار ادبی باید به زبان ساده روزمره ترجمه شود...
مرز میان زبان ساده روزمره و آن زبان معیار امروز مدنظر شما چیست؟
زبان فارسی امروز، گنجینه‌ای دارد که جزئی از زبان فارسی امروز محسوب

علی شروقی
کار مترجم ادبی چیست؛ ترجمه تحت‌اللفظی از زبان مبدا یا ارایه برداشت خود از متن اصلی و انتخاب لحن، بر اساس این برداشت؛ آیا مترجم ادبی، باید با آنچه برای ترجمه انتخاب می‌کند، مواجهه‌ای انتقادی داشته باشد، یا بی‌طرفانه و بی‌هیچ دیدگاهی نسبت به متن، آن را به زبان مقصد برگرداند؟ آیا اصلا ترجمه بی‌طرفانه امکان‌پذیر است و مترجم می‌تواند بدون دخالت دادن دیدگاه‌ها و دانسته‌ها و تجربه‌های خود در متنی که ترجمه می‌کند، آن را به زبان مقصد برگرداند؟ در ترجمه ادبی، تسلط بر پشتوانه‌های ادبی زبان مقصد تا چه حد ضروری است و انتقال بی‌کم و کاست لحن اصلی متن چقدر در ترجمه امکان‌پذیر است و دست آخر اینکه تفاوت ترجمه متون ادبی جدید با متون کلاسیک در چیست و چرا این روزها کمتر مترجمی به سراغ کلاسیک‌ها می‌رود؟ این‌ها پرسش‌هایی است که در سلسله گفت‌وگوهای «کار مترجم» با مترجمان متون ادبی در میان گذاشته شده است؛ طبعاً از دل این پرسش‌ها، به اقتضای تجربه‌ها و دغدغه‌های هر مترجم و سمتی که هر گفت‌وگو به آن میل کرده، پرسش‌های دیگری هم درباره ترجمه ادبی مطرح شده است. برای شروع، به سراغ «رضا رضایی» رقتم؛ مترجمی که سال‌هاست به‌طور مداوم روی پروژه ترجمه رمان‌های کلاسیک انگلیسی کار می‌کند و ترجمه مجموعه آثار جین استین را به پایان برده و این روزها مشغول ترجمه مجموعه آثار خواهران برونته است، که از این مجموعه، تاکنون رمان‌های «بلندی‌های بادگیر» از امیلی برونته و «جین ایر» و «ویلت» از شارلوت برونته از طرف نشر نی منتشر شده و «کنس گری» از این‌برونته هم در دست انتشار است. رضایی چنانکه در این گفت‌وگو خواهید خواند، مواجهه مترجم را با اثری که ترجمه می‌کند، از جنس مواجهه منتقد ادبی با آن اثر می‌داند؛ او معتقد است همان‌طور که منتقدان اثر در زبان مقصد، برداشت خود را از اثر ادبی ارایه می‌دهند، مترجم نیز، هنگام ترجمه همین کار را می‌کند و به همین دلیل ممکن است چند مترجم، ترجمه‌هایی متفاوت از یک اثر ارایه دهند. از رضایی درباره تاثیر گرانی کاغذ بر بازار کتاب هم سوال کردم. برخلاف عده‌ای دیگر او آن قدرها به این قضیه بدبین نیست و معتقد است سویه مثبت این بحران از تقای کیفی کتاب‌ها و از دور خارج شدن کتاب‌های بی‌کیفیت است.
اگر موافق باشید، از نسبت ترجمه ادبی با تسلط مترجم بر زبان مقصد (در بحث خودمان به‌طور مشخص زبان فارسی) بحث کنیم. برای ارایه یک ترجمه دقیق از متن ادبی تسلط بر پیشینه نظم و نثر زبان فارسی و پشتوانه‌های فارسی امروز چقدر ضروری است؟
ابتدا باید توضیح داد که منظور از این تسلط چیست. همه ما این عبارت کلیشه‌ای و البته درست را شنیده‌ام که شناخت زبان مبدا و مقصد و احاطه بر موضوع کار، سه شرط اصلی ترجمه خوب است اما این تسلط همواره نسبی است. هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که زبان مبدا و مقصد را در حد اعلا می‌داند. احاطه بر موضوع هم مطلق نیست. من وقتی می‌خواهم کتابی را در زمینه موسیقی ترجمه کنم نمی‌توانم ادعا کنم که همه چیز را درباره موسیقی می‌دانم. بنابراین تسلط در جریان کار و زندگی مترجم افزایش می‌یابد اما هیچ وقت به کمال مطلق نمی‌رسد بلکه همواره نسبی است...
بگذارید مثالی بزنم تا منظور از تسلط روشن‌تر شود. نجف در ایندیری ترجمه «بازمانده روز» ابیسی گورو، برای در آوردن لحن راوی، از ظرفیت‌های نثر منشیانه دوران قاجار استفاده کرده است. منظورم البته تقلید از آن نثر نیست بلکه توانایی استفاده از ظرفیت‌هایی است که در پشتوانه ادبی ما وجود دارد...
بله، اتفاقا من هم می‌خواستم به همین جا برسم اما قبل از آن باید بگویم که آن سه شرط از فیلتر ذهن مترجم، که خودش شخصیتی صاحب فکر و فرهنگ است، عبور می‌کند. آن سه شرط، در واقع سه شرط عینی و سخت‌افزاری است، یک شرط نرم افزاری هم که همان ذهن مترجم است، وجود دارد. فرض کنید هر سه شرط برآورده شود، آن وقت باید ببینیم که عملکرد ذهن مترجم چگونه است. متأسفانه در کشور ما هنگام بحث درباره ترجمه، از این بخش قضیه زیاد صحبت نشده است و مترجم‌ها کمتر توضیح داده‌اند که فیلتر ذهنی‌شان هنگام ترجمه چگونه عمل می‌کند. آنچه شما درباره استفاده از ظرفیت‌های زبان فارسی مطرح کردید، بر می‌گردد به همین نحوه عملکرد فیلتر ذهنی مترجم؛ البته این بخشی از کاری است که مترجم انجام می‌دهد، نه تماشش. خب، از ظرفیت‌های زبان فارسی هم تعابیر مختلفی وجود دارد. مثلا عده‌ای آن را به استفاده از سنت‌های ادبی تعبیر می‌کنند و می‌گویند باید به سبک و سیاق گذشتگان بنویسیم. بعضی‌ها هم الگوهایی از زبان فارسی در دوره‌های مختلف تاریخ زبان فارسی را در ذهن دارند و فکر می‌کنند حتما باید از آن الگوها استفاده کنند. معتقدم که ملاک کار ما به عنوان مترجم، زبان فارسی امروز است؛ چون کار مترجم انتقال به زبان مقصد است. من برای خواننده امروزی ترجمه می‌کنم نه برای موزه؛ پس باید به زبانی ترجمه کنم که خواننده امروز بتواند آن را بخواند و بفهمد؛ یعنی زبانی که مردم عادی با آن حرف می‌زنند و به راحتی می‌توانند با آن ارتباط برقرار کنند. البته منظور من به هیچ‌وجه این نیست که آثار ادبی باید به زبان ساده روزمره ترجمه شود...
مرز میان زبان ساده روزمره و آن زبان معیار امروز مدنظر شما چیست؟
زبان فارسی امروز، گنجینه‌ای دارد که جزئی از زبان فارسی امروز محسوب

علی شروقی مترجم ادبی، منتقد ادبی و نویسنده